

روند عرفی شدن در ایران از دوره پهلوی تا انقلاب اسلامی

علیرضا زارعی محمودآبادی^۱، مهناز فرهمند^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۰۹

چکیده:

بررسی قلمرو دین و نقش اجتماعی آن، از دیرباز در حوزه‌های مختلف علمی در کانون توجه بوده است. عرفی شدن یکی از مفاهیم مهم در عرصه جامعه‌شناسی دین است. برخی چنین استدلال می‌کنند که عرفی شدن آینده حتمی تمامی جوامع در حال توسعه است. در ایران نیز که دارای ساختاری درهم تنیده با دین است، این بحث همواره اهمیت اساسی داشته است. در این مقاله، با استفاده از روش اسنادی، روند شکل‌گیری و نتایج عرفی شدن در دوره سلسله پهلوی و دوران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بررسی شد. نتایج حاکی از توجه زیاد حکومت پهلوی به سیاست عرفی شدن و تلاش برای گسترش آن در تمام حوزه‌ها است که در نهایت شاهد شکست سیاست‌های عرفی شدن و پیدایش جنبش انقلابی از درون اعتراضات مردمی مبتنی بر گفتمان اسلامی هستیم. در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز با توجه به عمق و دلبستگی ایرانیان به دین و اسلام، شاهد یک مسیر تلفیق در جامعه هستیم که راه‌حل آن، تلاش در جهت تلفیق نظری و عملی دین و وضعیت مدرن است.

واژگان اصلی: دین، عرفی شدن، انقلاب اسلامی، رضاشاه، محمدرضا شاه.

مقدمه

از همواره دین به عنوان یکی از ضروریات جوامع انسانی مطرح بوده است، چرا که دین با توجه به پیامدها و کارکردهایی که در سطح فردی و اجتماعی دارد همواره یکی از تعیین کننده ترین عوامل در شکل دهی و جهت دهی به جوامع انسانی قلمداد می‌شده است. تقریباً هیچ جامعه‌ای نیست که در گذشته و حال آن اثری از دین نباشد و هیچ نوع فعالیت اجتماعی یا مجموعه نهادهای اجتماعی نیست که مانند دین، این همه تنوع و تفاوت داشته باشد. در واقع دین به نوعی جهان بینی اطلاق می‌گردد که چگونگی شکل گیری عالم و جایگاه انسان در آن مشخص می‌شود. ارتباط مناسب دین، دولت و جامعه یکی از مسائل مهم جوامع انسانی است زیرا بهروزی و سعادت انسان‌ها در گرو توجه به این سه عامل بوده است. دین یکی از مهمترین عناصر هستی‌شناختی و انسان‌شناختی در طول تاریخ بوده است و جایگاه بسیار مهمی در نظام‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جهان از جمله ایران داشته است.

تحولات سده‌های ۱۵ و ۱۶ در اروپا در بستری تاریخی، سبب ایجاد دگرگونی‌های عظیمی در زمینه‌های فکری، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی شد. در واقع این دوران با گسستی معرفت‌شناسانه از قرون وسطی، جهان بینی جدیدی را فراهم ساخت که درصدد ایجاد شیوه جدیدی از زندگی برای بشر بود. این دوران را که به عنوان دوران مدرنیته شناخته می‌شود یکی از مهمترین عواملی است که تمام جوامع را به چالش کشیده است. یکی از اقدامات اولیه در دوران مدرن، به چالش کشیده شدن ساختارها و نهادهای سنتی توسط تفکر مدرن است و دین به عنوان یکی از مهمترین نهادهای سنتی از همان ابتدا مورد انتقاد شدید قرار گرفته است. به همین دلیل تغییر جایگاه دین در دوران مدرن به یکی از مهمترین مسائل مورد توجه اندیشمندان قرار گرفت. فضای فکری حاکم بر آن دوران، که مدرنیته را عامل از هم پاشیدگی و نابودی دین قلمداد می‌کرد، شیوه تحلیل تحولات دینی معاصر در چهارچوب الگوی عرفی شدن را متداول کرد. در حقیقت، نظریه عرفی شدن، مبتنی بر این منطقی است که پیشرفت بیشتر مدرنیته مترادف با پسرفت بیشتر و نابودی نهایی دین است.

در بین جامعه‌شناسان کلاسیک آگوست کنت با تاکید بر جهان بینی علمی و تلاش برای تاسیس دینی پوزیتیویستی، دورکیم با نوشتن کتاب صور بنیادی حیات دینی، ماکس وبر با نگارش کتاب اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری به اثرات دین در بین انسان‌ها صحنه گذاشته‌اند. میزان اثر گذاری دین در اعصار و زمان‌های مختلف جهان تحت تاثیر عوامل مختلف، متفاوت بوده است، مثلاً با آغاز دوره رنسانس و تحولات ناشی از آن دین کلیسایی در اروپا به شدت

جایگاه خود را از دست داد و دچار تغییراتی شد که در ادبیات جامعه شناسی از آن تحت عنوان عرفی شدن^۱ یاد می شود. اما به نظر برخی از نظریه پردازان در حال حاضر این روند تغییر یافته است و دین توانسته است جایگاه قابل توجهی در حیات فردی و اجتماعی انسان ها به دست آورد (هادن، ۱۹۸۷).

ایران نیز به علت شرایط خاص فرهنگی، اجتماعی و پیشینه تاریخی خود و همچنین جایگاهی که دین در طول تاریخ در جامعه ایران داشته است، در دوره های مختلف با مساله عرفی شدن و تاثیرات آن روبرو بوده است. و با توجه به کارکردهای دین در جامعه ایرانی و زندگی ایرانیان در طول تاریخ، پرداختن به موضوع عرفی شدن و تاثیرات آن از اهمیت بالایی برخوردار است. دوره پهلوی و دوره پس از آن یعنی انقلاب اسلامی دوره های بسیار مهمی در تاریخ ایران محسوب می شوند که جامعه ایرانی در این دوران تغییرات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و... زیادی را تجربه کرده است. یکی از این تغییرات، مساله عرفی شدن و تغییر جایگاه دین است. با توجه به شرایط خاص فرهنگی و تاریخی ایران، پرداختن به روند عرفی شدن و میزان تحقق آن در این دو دوره می تواند ما را هم با تاثیرات عرفی شدن بر جامعه ایرانی آشنا کند و هم اینکه میزان تحقق و موفقیت و همچنین عوامل تحقق و یا ناکامی آن را بر ما روشن سازد.

نظریات مربوط به عرفی شدن:

واژه سکولار (Secular)، برگرفته از کلمه لاتین Saeculum به معنای قرن و سده است و از آن به زمان حاضر و اتفاقات این جهان در مقابل ابدیت و جهان دیگر تعبیر شده است. تعبیر عام تر این مفهوم، به هر چیز متعلق به این جهان اشاره دارد. بررسی ریشه های تاریخی و لغوی این مفهوم نشان می دهد که سکولار از جمله اصطلاحاتی است که در عین پیمودن مسیری طولانی و کاربردهای فراوان، از معنا و مفهوم اولیه خود فاصله چندانی نگرفته است. در تمامی کاربردهای این مفهوم تا مفهوم خاص و امروزی آن، جوهره اصلی واژه، که همان امور مرتبط و متعلق به این جهان بوده، حفظ شده است (شجاعی زند، ۱۳۸۰: ۲۰۸). در زبان فارسی، معادل ها و تعبیر بسیاری از سوی نویسندگان و اندیشمندان مختلف برای این واژه ذکر شده است که برخی از آنها عبارتند از: جداسازی دین از دنیا، جداانگاری دین و دنیا، دنیوی شدن، دنیوش، عرفی شدن و دنیاگرایی.

^۱ Secularization

اصطلاح عرفی شدن را اولین بار ماکس وبر وارد ادبیات جامعه‌شناسی کرد و پس از وی، ارنست ترولش^۱ در سال ۱۹۸۵ با استفاده از این مفهوم، رونق بیشتری به آن بخشید (جلیلی، ۱۳۸۵: ۱۲-۱۳). تعبیر جامعه‌شناسان نیز از این اصطلاح این گونه است: مجموعه جریاناتی که در آن مهار اجتماع، زمان، امکانات، منابع و افراد از کف رهبران دینی خارج می‌شود و روش‌های تجربی مشربانه و غایات و اهداف این جهانی، جایگزین شعایر و عمل‌های نمادینی که معطوف به هدف‌های آن جهانی یا مافوق‌طبیعی هستند می‌شود. همچنین می‌توان در تعریف عرفی شدن بیان کرد که فرایندی است که طی آن اهمیت دین نزد افراد در حوزه‌های اجتماعی و ذهنی کاهش پیدا می‌کند و برداشت‌های افراد از جهان و دین صرفاً دنیوی می‌شود به طوری که نوعی تقدس‌زدایی به وجود بیاید. و در تعریفی دیگر؛ عرفی شدن، فرآیندی است که طی آن، نقش و اهمیت دین، در اجتماع و در نزد فرد افول پیدا می‌کند و دین را نیز دستخوش تجدیدنظرهای معرفتی - ارزشی می‌سازد (شجاعی‌زند، ۱۳۸۶: ۳۹).

پیتربرگر از اندیشمندانی است که در دوره اول فکری خود تلاش زیادی انجام داد تا با برقراری رابطه ذاتی بین مدرنیزاسیون و سکولاریزاسیون روند سکولار شدن جوامع را روشن و تبیین کند. وی معتقد است که سکولاریزاسیون نه تنها نهادهای جامعه و حوزه‌های فرهنگ، بلکه ذهنیت و افکار و اذهان افراد را نیز در برمی‌گیرد. برگر عامل اصلی سکولاریزاسیون را اقتصاد مدرن و سرمایه‌داری صنعتی معرفی می‌کند و معتقد است جوامع مدرن برحسب دوری و نزدیکی به این پدیده به طور متفاوتی سکولاریزاسیون را تجربه می‌کنند (برگر، ۱۹۶۷: ۴۱).

از نظر ویلسون، عرفی شدن مربوط به واقعیت از دست رفتن تأثیر دین بر جامعه و سطوح نهادین و فردی آن می‌شود. برای او، عرفی شدن در سطح فردی به کاهش اقتدار کلیساها در تعریف آنچه مردم باید به آن اعتقاد داشته باشند، عمل کنند و به عنوان اصول راهنمای اخلاقی در زندگی‌شان بپذیرند، مربوط می‌شود. به بیان دیگر، پارسایی همچنان باقی میماند اما در عین حال، از آنجا که مستقل از اقتدار دینی، توسعه می‌یابد، به عنوان یکی از شاخص‌های عرفی شدن در سطح فردی به شمار می‌آید. علاوه بر این، ویلسون بر پیامدهای فرایند عرفی شدن در جوامع مدرن تأکید دارد و بر این اساس، او نظریه عرفی شدن خود را به این شکل می‌سازد که در آن، فرایند عرفی شدن را در پیوند با، «این جهانی شدن» می‌بیند (دابلر، ۲۰۰۶: ۱۴۴).

¹ Ernst Troeltsch

در جمع بندی این تعاریف گوناگون و با حذف مولفه های تکراری، می توان به شش دسته تعریف دست یافت. این شش مفهوم عبارتند از: ۱. افول دین؛ ۲. همנוایی با «این جهان»؛ ۳. رهایی جامعه از قید دین از طریق تمایزپذیری نهادی؛ ۴. جابجایی باورها و نهادهای دینی و انتقال آنها از زمینه مقدس به زمینه های انسانی؛ ۵. تقدس زدایی از جهان و ۶. حرکت از جامعه ای مقدس به جامعه ای سکولار (شاینر، ۲۰۱۰: ۳۴-۲۷).

نظریاتی که درباره عرفی شدن در جامعه ما مطرح است خود به سه دسته تقسیم می شود: الف: عرفی بودن ذات دین اسلام ب: فعال گرایی دینی و عرفی شدن و ج: تجدد و عرفی شدن. عرفی بودن ذات دین:

جدانگاری دین و دنیا ویژگی مشترک تمامی نظریه های سکولاریستی است و طبق این دیدگاه تنها مسائل معنوی و تنظیم روابط فرد با خدا به قلمرو دین مربوط می شود و مقولات مربوط به زندگی اجتماعی در خارج از حدود اختیارات دین قرار دارد. به اعتقاد آنها مکاتب توحیدی برای جوابگویی به مسائل علمی و عملی این جهان ناکارآمد هستند و برای درمان دردها و مشکلات دنیایی انسان نازل نشده اند. آنها معتقدند: دخالت دین در امور دنیوی، به ضرر دین و دینداری است؛ زیرا همراه دانستن دین و دنیا، موجب انصراف مردم از دین و حتی تبدیل شدن توحید به شرک می شود.

هنگامی که سکولار در برابر گستره وسیعی از احکام اسلام که درباره امور دنیوی و شیوه تدبیر زندگی اجتماعی است قرار می گیرد ناگزیر به هماهنگ سازی آن با ایده سکولاریزم خود می پردازد و مدعی عرفی شدن ذات دین می شود. بنابر این دیدگاه، عرفی بودن ذات دین مقتضی قرائت های عصری، از دین، در مسائل اجتماعی است. منظور از عصری سازی، هماهنگ کردن دین با داده هایی است که تجدد غربی فراروی انسان می گذارد. از اینرو قرائتی از دین که با داده ها و خواسته های مدرنیته غرب هماهنگ نباشد، غیرعقلانی جلوه خواهد کرد. بنیان این نظریه این است که امور ثابت دین را به مسائل فردی یعنی مسائل مربوط به مناسک دینی اختصاص می دهد ولی دیگر مسائل دینی که مربوط به امور سیاسی و اجتماعی اند را کاملاً متغیر و عموماً درباره مفاهیمی قراردادی می داند (صالح پور، ۱۳۷۴: ۲۲).

فعال‌گرایی دینی و عرفی شدن:

منظور از فعال‌گرایی دینی آن است که دین وارد عرصه مدیریت جامعه می‌شود به قدرت سیاسی بپیوندد و در واقع، مبنای یک نظام سیاسی - اجتماعی قرار گیرد. این مساله که در ظاهر می‌تواند به تحکیم جایگاه دین بینجامد، در عمل به یکی از عوامل عرفی شدن تبدیل می‌شود. از نگاه برخی حکومت اسلامی ایران مصداقی از این نظریه است. این حکومت باعث احیای مجدد دین در سپهر عمومی و نفوذ دین در لایه‌های اجتماعی شده است. به گونه‌ای که در ظاهر روند معکوس فرآیند عرفی شدن را نشان می‌دهد ولی نه تنها تقابلی با این روند ندارد بلکه خودش بستری است برای رشد عرفی شدن در ایران. یکی از مهمترین عوامل تبدیل شدن حکومت به عامل عرفی شدن، مصلحت است. باز شدن عنصر مصلحت به درون دستگاه فقه، مانند کاتالیزوری شتاب دهنده آن را بسوی تبدیل شدن به نظام حقوقی عرفی پیش می‌برد (صالح پور، ۱۳۷۳: ۳۹).

تجدد و عرفی شدن:

مساله اساسی در تبیین نظریه عرفی شدن، فرآیند تجدد است. در واقع ریشه اصلی طرح ایده عرفی شدن، همین جریان است. چنانچه ماکس وبر، تجدد را کلید حل عرفی شدن می‌داند و برخی نویسندگان داخلی نیز عرفی شدن را از نمودهای مدرنیته معرفی می‌کنند. مدافعان این نظریه بر این باورند که پیچیدگی‌های مناسبات اجتماعی، رشد علم و تکنولوژی، گسترش شهرنشینی و صنعتی شدن در عصر جدید، برخی تحولات ساختاری و معرفتی در زندگی بشر مدرن بوجود آورده است که عرفی شدن یکی از پیامدهای آن خواهد بود. و در این زمینه، عقلانیت به عنوان یکی از شاخص‌ترین عوامل عرفی شدن محسوب می‌شود (گلستانی، ۱۳۸۹: ۵۰-۴۸).

نظریه دانیل لرنر، از معروف‌ترین نظریه‌ها در باب مدرنیزاسیون و توسعه است. برحسب این نظریه، شهری شدن، سوادآموزی، مشارکت رسانه‌ای و مشارکت انتخاباتی ویژگی‌های اساسی مدرنیزاسیون و پیش‌شرط‌های جامعه مشارکتی‌اند. شهری شدن به جمعیت باسواد بستگی دارد، آموزش و پرورش را بسیار ارزان‌تر از مناطق توسعه‌نیافته روستایی و کم‌جمعیتی می‌گرداند و به شیوه‌های غیرشخصی ارتباطات و مشارکت فعال مردم در ارتباطات رسانه‌ای کمک می‌کند. در این نظریه توسعه ارتباطات رسانه‌ای اهمیت بسیار زیادی دارد و میزان استفاده مردم از رسانه‌ها مانند تلویزیون، رادیو، روزنامه و... به عنوان شاخص‌نگرش‌های مدرن تلقی می‌شود. براساس این نظریه، رسانه‌های جمعی به عنوان عامل‌های اشاعه فرهنگ مدرن، نقش عمده‌ای در

رهاسازی مردم از سنت گرایی ایفا می کنند(ترنر، ۱۳۸۱: ۲۷۳).

مبحث دیگری که در عرفی شدن مطرح می شود، تمایزیابی ساختی است. در واقع تمایزیابی ساختی درباره فرآیند تبدیل شدن جامعه از ساده به پیچیده است که در آن نهادهای مختلف و متمایز از یکدیگر شکل می گیرند و هر یک کارکرد و وظایف خاص خود را دارند. پیامد این دگرگونی، ضعیف شدن جایگاه فرانهادی دین است. آشناترین نظریات درباره فرآیندهای انتقالی جوامع، متعلق به اسپنسر، دورکیم و تونیس است. جوهره نظریه آنها این است که پس از چندپاره شدن نهادهای غالب، مثل دین و خانواده، به مرحله ای از یک تقسیم کار پیشرفته و ساختار تمایز یافته نهادی دست می یابند و نتیجه حاصل از آن در عرصه دین، آن است که دینی که تا پیش از این دارای جایگاه های فراوان و کارکردهای متعدد در جامعه بود و تنها مرجع فرستنده هنجارها، تنها عامل پیوند دهنده اجتماعی، تنها منبع مشروعیت بخش اقتدار حاکم و تنها معیار تعیین سلسله مراتب و منزلت اجتماعی محسوب می شد، از این پس تسلط انحصاری و نقش همه کارکردهای خویش را از دست می دهد و نقش و مسئولیت اجتماعی محدودی را برعهده می گیرد(شجاعی زند، ۱۳۸۱).

جهانی شدن یا جهانی سازی، موضوع دیگری است که حامیان نظریه عرفی شدن در توضیح فرآیند عرفی شدن از آن بهره می گیرند. امروزه دنیا را دهکده ای در نظر می گیرند که مرزهایی که در گذشته بین ملت ها و دولت ها بوده است، کم رنگ شده و از تمایزات در حوزه سیاسی و اجتماعی بین جوامع کاسته شده است و وابستگی متقابل، آنها را به سوی یکپارچگی سوق می دهد. در شیوه اثرگذاری این فرآیند بر عرفی شدن، باید به محوریت تمدن غرب در این دهکده جهانی توجه کرد. از نگاه حامیان این نظریه، یگانه تمدنی که می تواند محور مناسبات جوامع در سطح جهانی شود، تمدن غرب است و معتقدند: تمدن غربی یک استثنا است و این تمدن به برکت نهادهای اجتماعی - سیاسی خود، میراث کل بشریت شده است(شایگان، ۱۳۸۰: ۷۳).

روند عرفی شدن در ایران:

ایران کشوری است که همیشه دین در آن یکی از مهم ترین نهادهای جامعه بوده است و چه بسا با توجه به کارکردهای دین در جامعه ایرانی می توان از فرانهاد دین سخن گفت. با به قدرت رسیدن سلسله پهلوی و شکل گیری جریان نوسازی اقتصادی و اجتماعی در ایران این وضعیت تغییر کرد و نهاد دین برخی کارکردهای خود را به سایر نهادها واگذار کرد. این فرایند باعث تضعیف اثر گذاری دین در جامعه شد. چنین روندی دین را تبدیل به خرده سیستمی کرد

که ناچار است استقلال سایر خرده نظام‌ها را به رسمیت بشناسد و در تعامل با آن‌ها در قالب سازمان‌های عقلانی مدرن روندی عرفی گرایانه را پیش رو بگیرد. چنین تحولاتی در ایران بیشتر در حوزه نظام اجتماعی یا سیستم رخ داد چرا که جهان حیاتی ایرانیان به شدت تحت تاثیر سنت‌هایی است که دینی بودن جامعه را تولید و باز تولید می‌کند. در میان عناصر جهان حیاتی ایرانیان، قلمرو دینی جایگاهی خاص دارد. مساجد، حسینیه‌ها، منابر، هیات‌های مذهبی، روحانیت و ... در این حوزه جا می‌گرفتند و با بازتولید عناصر فرهنگی به تقویت و انسجام اجتماعی کمک می‌کردند (بهشتی و قاسمی، ۱۳۹۲: ۷۳-۷۲).

دوران سلسله پهلوی:

پهلوی اول (رضا شاه):

توجه به دین در ابتدای حکومت پهلوی اول از سوی تحلیل‌گران این دوره بیشتر نوعی عوام‌فریبی تلقی می‌شود که به محض به قدرت رسیدن و تحکیم پایه‌های حکومت، این روند تغییر یافته و مخالفت‌ها و مقابله‌های متعددی در حوزه دین اسلام که دین رسمی جامعه و اکثریت مردم ایران بود اتفاق افتاد. زمانی که رضاخان به قدرت نرسیده بود خود را مسلمان متعصب نشان داده بود و همین عامل با توجه به جامعه مذهبی ایران در آن دوران تظاهر رضا شاه به دینداری در مناسبت‌های مختلف، حاکی از جلب توجه جامعه به او بوده است. در این راستا حتی ایجاد وحدت ملی از طریق تقویت دینی را وی موثر دانسته است، چنانچه رضاشاه در مراسم تاجگذاریش گفت: «اولاً توجه مخصوص من معطوف حفظ اصول دینت و مبانی آن بوده و بعدها نیز خواهد بود، زیرا که یکی از وسایل موثر وحدت ملی و تقویت روح جامعه ایرانیت را تقویت کامل اساس دینت میدانم. ثانیاً از آنجایی که با خواست خداوند متعال و توجهات ائمه اطهار، من همیشه کردار خود را بر گفتار ترجیح داده و موفقیتی هم که در جریان اصلاحات مملکتی نصیب من شده است فقط از راه سعی و عمل بوده از همه کارکنان دولت و بلکه کلیه آحاد مملکت می‌خواهم که این حقیقت را پیوسته مدنظر قرار دهند که دستیابی به هیچ موفقیتی بدون تلاش فراوان ممکن نیست» (امیرطهماسب، ۱۳۵۷: ۷۰۶-۷۰۵).

در خصوص رویکرد رضاشاه به سکولاریسم و عدم توجه به روحانیت در دوران حاکمیتش در کتاب تاریخ سیاسی معاصر ایران از سید جلال‌الدین مدنی چنین آمده: «تمایل

رضاشاه به از بین بردن روحانیت در واقع به این جهت بود که از سوابق مبارزه آنها در نهضت تنباکو و نهضت مشروطیت، مخالفت با قرار داد ۱۹۱۹ و هم در انقلاب ۱۹۲۰ عراق آگاهی داشت. استعمارگران انگلیسی مخصوصاً در قضیه تنباکو و انقلاب عراق مستقیماً خود را در برابر روحانیون ناتوان احساس کرده بودند و کوشش داشتند دیگر مجالی به دخالت آنها در سیاست داده نشود و این بود که تفکیک دین از سیاست را یک اصل قرار دادند. در این راستا رضاشاه پیوسته خود را با کمال آتاتورک مقایسه میکرد و تنها مسافرتش هم به ترکیه بود و در بازگشت به کشف حجاب اقدام نمود.

حکومت پهلوی در مقابل با موضع گیری نسبت به جایگاه سیاسی واجتماعی اسلام در سطح جامعه برای تقویت حس میهن پرستی و شاه دوستی، احیای مظاهر تمدن ایران باستان و اعتقادات دین زرتشت را مدنظر قرارداد. در این رابطه ملکه پهلوی در خاطرات خود مینویسد: « رضا می گفت مگر خدا عرب هست که ما باید روزی پنج نوبت با او عربی صحبت کنیم؟ رضا میگفت اسلام دین و آیین عرب های بیابان گرد است و قبل از اینکه عربها خداشناس شوند، ایرانی ها خداشناس بوده و پیامبر خودشان را داشته اند» (آیرملو، ۱۳۸۰: ۲۴۱).

سیاست های فرهنگی - مذهبی دوران پهلوی عموماً از دو منبع تجدد و نوسازی غربی و عرفی کردن جامعه الهام می گرفت. از اینرو رضاشاه با بهره گیری از سبک و شیوه غربی، به دنبال ایجاد هویتی جدید در عرصه های فرهنگی - مذهبی، با کوتاه کردن دست افراد متدین، همراه توجه زیاد به دوران ایران باستان بود به گونه ای که جایی برای مذهب و سنت اسلامی جامعه وجود نداشت. رضاشاه با اعتقادی راسخ برای جدایی دین از سیاست، بر مسائلی تأکید داشت که رهبری مقتدرانه کشور را یک ضرورت می شمرد. در بازتاب این افکار، در نوشته هایی که در قالب بازدیدهای خود از خوزستان و مازندران به جا گذاشته و به نام سفرنامه های وی مشهور شده است، کسانی که در این راه پیشقدم شدند، یعنی پادشاهان سلسله های قدیمی تر ایرانی، را موردتکریم قرار داده است و آنها را طلایه داران ایجاد ایران باثبات و مرفه برمی شمرد.

در ایران، نوسازی در برخی از زمینه ها در قرن نوزدهم آغاز شد، اما ضعف و ناتوانی دولت قاجار و نیز طبقه متوسط موجب ناکامی و توقف آن شد. لذا، با توجه به شکل نگرفتن نظام بوژوازی در ایران، پیشبرد فرایند نوسازی مستلزم وجود دولتی مدرن، متمرکز و مقتدر بود. لذا، رضاشاه بعد رسیدن به قدرت مطلقه، از سال ۱۳۰۴ شمسی در جهت تشکیل یک دولت مرکزی

قوی، از همان آغاز بر ضرورت نوسازی و اصلاحات مالی، اداری، اقتصادی، نظامی، آموزشی، پیشرفت تجارت از طریق احداث جاده‌ها و راه آهن تأکید کرد. یکی از مهمترین بخش‌هایی که نوسازی و تاثیرات آن بر جامعه ایران مشهود است، نوسازی فرهنگی است. نوسازی فرهنگی رضاشاه بر سه محور ناسیونالیسم، باستانگرایی و تجددگرایی و مذهب زدایی می‌چرخید. در محور ناسیونالیسم رضاشاه با تأسیس نهادهای جدید و نو به ترویج باستان گرایی با تأکید نژاد آریایی و نیز تأسیس فرهنگستان زبان فارسی اقدام کرد (امینی و شیرازی، ۱۳۸۵: ۲۷۲).

یکی از اصول مهم حاکم بر تجدد، ساختن ایرانی به طرز پهلویسم بود. ویژگی این اصل، ایرانی‌گری و شاه پرستی بود. رجوع به قوانین، مقررات و برنامه‌های این دوران، به روشنی گواهی می‌دهد که اصل یادشده در بسیاری از برنامه‌های این دوران مدنظر بوده است. شاه دوستی و شاه محوری، تلاش برای خلق وجهه‌ کاریزمایی برای پادشاه و پیوند سلطنت با موجودیت ایران و ایرانگرایی با تأکید بر لزوم تجدید عظمت ایران باستان، پس از انقلاب مشروطه به صورت یک آرمان درآمد و ناسیونالیسم یکی از زیرساخت‌های اساسی حکومت گشت (اکبری، ۱۳۸۴: ۲۳۵-۲۳۲).

تجددگرایی و تضعیف ارزش‌های دینی در کارکردی تعاملی، بخشی از برنامه‌های نوسازی فرهنگی دولت رضاشاه محسوب می‌شد. ریشه‌داربودن تفکر دینی و مبانی ارزشی حاکم بر جامعه ایرانی، مانع جلدی در فرایند مدرن‌سازی این دوره به شمار می‌رفت، به طوری که می‌توان گفت ایرانگرایی رضاشاه در این اقدامات انعکاس یافت:

۱. تأسیس فرهنگستان: یکی از مشخصه‌های مدرن‌سازی رضاشاه، اصلاح زبان و تلاش برای پاکسازی فارسی از واژه‌های وام‌گرفته بیگانه به خصوص عربی بود و برای هدف مورد نظر، در سال ۱۳۱۴ شمسی فرهنگستان زبان ایران تأسیس شد. همچنین، با گسترش مدارس عمومی و برقراری تعلیمات اجباری، تأسیس کلاسهای شبانه «اکابر» برای پیکار با بیسوادی و آموزش سالمندان و اجبار کلیه کارکنان دولت به شرکت در آنها، بر شمار باسوادان فارسی زبان افزوده شد. همزمان با توسعه زبان فارسی، از رواج زبان‌های محلی چون ترکی، عربی و کردی از طریق منع آموزش و چاپ آثار مکتوب آنها جلوگیری شد (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۲۰۲-۲۰۱).

۲. بزرگداشت فردوسی و شاهنامه: در سال ۱۳۰۵ شمسی، با حمایت رضاشاه انجمن آثار ملی تشکیل شد و این انجمن در نخستین قدم در صدد آبادکردن قبر فردوسی برآمد. دامنه تجلیل از

مفاخر فرهنگ ایران به فردوسی، حماسه سرای بزرگ تاریخ ایران، محدود نماند؛ برای شعرای بزرگی چون حافظ و سعدی آرامگاه‌هایی ساخته و مقام ادبی آنان پاس داشته شد. در همین سال‌ها، کتابهای بسیاری درباره تاریخ تمدن‌های باستانی ایران و جهان تألیف یا به سفارش کمیسیون معارف ترجمه شدند.

۳. تدوین تقویم مستقل ایرانی: در دوران نخست وزیری سردار سپه، با تصویب مجلس پنجم، سال خورشیدی که از دوران مشروطه برای انجام کارهای اداری استفاده می‌شد و آغاز آن «نوروز» اول فروردین هر سال بود، رسمیت یافت. در سال ۱۳۱۵ شمسی، دولت استفاده از تاریخ میلادی را حتی در روزنامه‌ها منع کرد؛ فقط بانک‌ها و مؤسساتی که با کشورهای خارجی سروکار داشتند، می‌توانستند از این تاریخ استفاده کنند (بیرشک، ۱۳۶۷: ۲۰۸).

۴. تغییر نام شهرها: در واقع، جهت‌گیری ناسیونالیسم دوره رضاشاهی با تغییرات اسامی آغاز شد. او نام خانوادگی «پهلوی» را برای خود برگزید تا یادآور عظمت تاریخ ایران پیش از اسلام باشد؛ سپس، نام برخی از شهرها و استان‌های کشور نیز تغییر یافت.

۵. باستان‌شناسی: در سال ۱۳۰۱ش، انجمن آثار ملی برای ثبت آثار و ابنیه تاریخی و مجموعه‌های نفیس تأسیس شد. در مهر ۱۳۰۶ شمسی، امتیاز انحصار فرانسویان برای کاوش‌های باستانی لغو و همه کاوش‌های باستانی تحت نظارت وزارت معارف قرار گرفت.

۶. تغییر پوشاک و کشف حجاب: تغییر پوشاک و کشف حجاب در سال ۱۳۱۴ شمسی که از جمله دلایل آن می‌توان به ضدیت با روحانیون، ملی‌گرایی و ملت‌سازی و اروپایی شدن اشاره کرد (اتابکی، ۱۳۸۷: ۲۱۲-۲۰۵). اهمیت واقعه کشف حجاب، به عنوان نماد و نشان استیلای فرهنگ غرب، در دوره‌ای از تاریخ ایران بر کسی پوشیده نیست. کشف حجاب، در سال‌های حکومت رضاشاه اجباری بود، و حجاب اسلامی مظهر عقب‌ماندگی شمرده می‌شد. اجبارکردن کارمندان دولت به پوشیدن لباس به شیوه غرب و به سرگذااردن کلاه اروپایی (کلاه شاپو) در سال ۱۳۰۷ شمسی، استعمال عناوین غربی در ادارات و مؤسسات دولتی و اعزام دانشجویان ایرانی به اروپا، از جمله سیاست‌هایی بود که دولت در جهت جایگزینی فرهنگ اسلامی با فرهنگ اروپایی به کارگرفت (مکی، ۱۳۷۴: ۱۵۷).

۷. تغییر نظام آموزشی: یکی از مواردی که رضاشاه برای کاستن نقش دین در نظر گرفته بود، کاهش نقش دین در آموزش و پرورش بود. رضاشاه سعی داشت با استناد به تفکرات روشنفکران

عهد مشروطه و آن هم با وضع قوانینی از طریق شورای عالی معارف در خصوص آموزش و پرورش، قشرهای مذهبی را از حوزه قدرت و منبع عمده درآمدشان که سالها تحت اختیارشان قرارداشت، محروم سازد. یکی از دگرگونی‌های مهمی که در برنامه نویسی مواد درسی به وجود آمد، تغییر برنامه در آموزش دین بود و عنوان فقه به «تعلیمات دینی» بدل شد. در هر حال در طول حکومت پهلوی اول اقداماتی که از سوی رضاشاه و با حمایت نخبگان سیاسی و فرهنگی در خصوص دین و جایگاه روحانیت صورت گرفت در جهت محدود و ساختارمند نمودن دین در قالب برنامه ریزی‌های کتب درسی بود. از دیگر اقدامات رژیم پهلوی اول، عبارت بود از: ایجاد مدارس مختلط و حذف برخی دروس دینی از نظام آموزشی، تشکیل اداره اوقاف و کوشش برای نظارت دولت بر موقوفات. همچنین تلاش شد تا قوانینی برای استفاده دولت از عواید اوقاف اجرا شود (بصیرت منش، ۱۳۷۶: ۹۵).

۸. حوزه دین و روحانیت: در حوزه دین و روحانیت، رضاشاه براساس طرحی که روشنفکران ایرانی ارائه داده بودند درصدد تحدید اختیارات و حوزه عمل روحانیون برآمد. رضاشاه با تأسیس سازمان وعظ و خطابه و نظارت بر عملکرد روحانیون، آنها را از دخالت در هر امری بازداشت. به تعبیری می‌توان گفت هدف رضاشاه از اقداماتش بر ضد روحانیون، مبارزه با روحانیت مبارزی بود که با توجه به روح استبداد حکومت رضاشاه، می‌توانستند با آگاهی بخشی به مردم، پرده از سیاست‌های مستبدانه وی بردارند و در نتیجه حکومت او را دچار چالش اساسی کنند.

نوسازی و اصلاحات اجتماعی رضاشاه جزو مبانی نظری و عملی حاکمیت در راستای محدودکردن دین اسلام و احیای دین زرتشت، در سال‌های میانی حکومتش بود. در این راستا وی در جهت کاستن قدرت و نفوذ روحانیون شیعه در بین آحاد جامعه و نیز برای همسویی مردم با اصلاحات مدرن خود، دست به اقداماتی زد که وابستگی و اعتقاد راسخ مردم به جایگاه اجتماعی روحانیون و مداخله آنها در تمام امور جامعه را تضعیف نماید. بدین ترتیب در یک جمع بندی کلی بنا بر آنچه که گفته شد، می‌توان اینگونه اظهار نظر کرد که رضاشاه پیش از حکومتش از اعتقادات دینی و مذهبی مردم در راستای رسیدن به قدرت استفاده کرد. پس از رسیدن به سلطنت براساس نگاه خاصی که در رویکرد به سکولاریسم داشت، اقدام به محدود کردن دین در تمام عرصه‌ها کرد. البته این رویکرد را نمی‌توان به حذف دین تعبیر کرد چرا که اگر وی هم میخواست، جامعه مذهبی ایران به هیچ وجه پذیرای این امر نبود. در واقع رژیم

پهلوی اول در طول دوره حاکمیتش سعی داشت مبانی فکری و ایدئولوژی خود را از طریق دستگاه‌های ذریبط، پیاده نماید. تا از این طریق هم مشروعیتی کسب کند و هم نوسازی مورد نظر خود را پیاده نماید. هدف رژیم علاوه بر ملی‌گرایی مبتنی بر باستان‌گرایی و پهلویسم، تجدّد و سکولاریسم نیز بود. در این راستا نقش دین در نظام ایدئولوژی رژیم از عرصه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی می‌بایست محدود گردد.

پهلوی دوم (محمدرضا شاه):

در دوران پهلوی دوم، سیاست‌های فرهنگی غربی ادامه یافت، این امر با تلاش در ترویج فرهنگ باستانی ایران و گسترش سبک و شیوه فرهنگ غربی با رویکردی متفاوت اجرا می‌شد. تغییر تاریخ رسمی کشور از هجری شمسی به شاهنشاهی، تکریم و بزرگداشت فرهنگ باستانی و افتخار به پادشاهان ایران باستان، برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله در تخت جمشید و جشن‌های تاجگذاری و برنامه‌های فرهنگی چون جشن هنر شیراز از نمونه سیاست‌های فرهنگی غیردینی محمدرضا شاه بود که مخالفت شدید روحانیت به رهبری آیت‌الله خمینی و همراهی مردم را در پی داشت؛ اما در کنار این ویژگی‌ها باید اشاره نمود که بین سیاست‌های فرهنگی دو دوره تفاوت‌هایی هم دیده می‌شود.

در راستای پیگیری سیاست‌های عرفی‌سازی در زمان پهلوی دوم می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. تغییرات پوشاک و کشف حجاب: در واقع بعد از سقوط رضاشاه، محمدرضا شاه که از بازخورد منفی سیاست‌های آمرانه پدرش در سطح جامعه سستی ایران آگاه شده بود و همچنین به دلیل شرایط خاص کشور که در اشغال بیگانگان بود و ضعف قدرت در ایران، امری ملموس و علنی شده بود، برای جلب نظر و قلوب روحانیون و مردم، دستور العای امریه کشف حجاب را صادر کرد. از آن زمان تا انقلاب ۱۳۵۷، رژیم هیچ دخالتی در امر پوشش زنان نداشت. اما سیاست کشف حجاب به صورت نرم و از راه‌های دیگر پیگیری شد. از جمله با گسترش سینماها و استقبال مردم از آنها و نمایش فیلم‌هایی که در آنان زنان بدون داشتن حجاب ظاهر می‌شدند، به امر ترویج بی‌حجابی در بین مردم مبادرت می‌کردند.

۲. تغییرات نظام آموزشی: یکی عرصه‌های نوگرایی فرهنگی و عرفی کردن دین در دوره پهلوی، حوزه آموزش و برخورد با نفوذ روحانیت در این امر بود. اصلاحات رضاشاه در امر آموزش همگانی و مدرن باعث گردید از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ ثبت نام در مدارس نوین به طور متوسط سالی ۱۲ درصد رشد کند. همچنین رضاشاه در سال ۱۳۰۷ قانون اعزام دانشجو به خارج از کشور را از تصویب مجلس گذراند. بر اساس آماری که در سال ۱۳۱۹ منتشر گردید، از سال ۱۳۰۱ تا ۱۳۱۷ در حدود ۳۹۶ نفر از دانشجویان اعزامی به خارج از کشور به ایران بازگشتند و ۴۵۲ نفر دیگر هنوز در اروپا مشغول اتمام تحصیلات خود بودند (بنانی، ۱۹۶۱: ۹۴). نقش این دانشجویان بازگشته از اروپا در رواج الگوی زندگی غربی در میان جوانان داخل کشور تأثیر چشمگیری داشت.

۳. حوزه دین و روحانیت: بعد از کناره‌گیری رضاشاه از سلطنت، فضا برای فعالیت و بازگشت مجدد روحانیون به عرصه‌های ازدست رفته باز شد. از طرفی شرایط سیاسی آن روزگار به این امر کمک کرد. کشور در اشغال شوروی بود و حزب توده به طور جدی و با حمایت روسها مشغول تبلیغ و فعالیت در کشور بود. تنها راه نجات از این وضعیت متزلزل و نگران‌کننده سیاسی و اجتماعی، همسویی دربار و دولت با نهاد روحانیت بود تا از این رهگذر جلوی تحركات روسها گرفته شود.

اما این روابط حسنه بین شاه و روحانیت دوام زیادی نیاورد و با آغاز دهه ۴۰، بحران بین روابط آنها آغاز شد. دو عامل مشخص دلیل به هم خوردن این پیوند بود. یکی فوت آیت الله بروجردی در فروردین ماه ۱۳۴۰ و دیگری اجرای برنامه اصلاحات گسترده شاه که به نام انقلاب سفید شهرت پیدا کرد.

انقلاب سفید با هدف معرفی شاه به عنوان رهبری مقتدر، نیکخواه، مترقی و روشنفکر به جهانیان طراحی شد. شاه در طول دهه ۴۰ و ۵۰ به تدریج بندهایی به منشور انقلاب سفید افزود. یکی از این بندها ایجاد سپاه دین بود که در سال ۱۹۷۱ به منشور اضافه شد. هدف از این طرح، جایگزین کردن فارغ التحصیلان جوان دانشگاه‌ها با روحانیون سنتی در روستاها بود تا از این طریق فضای سنتی و به شدت مذهبی روستاهای ایران را تغییر دهد و نوعی نوگرایی دینی - مذهبی در روستاها را موجب شود. این کار می‌توانست، رژیم را در راه ایجاد تغییرات فرهنگی گسترده در روستاها که پایگاه اصلی روحانیون سنتی بود، یاری دهد (دیگار، ۱۳۷۸: ۱۰۰).

۴. رشد بهائیت: از دیگر مظاهر دین‌زدایی عصر محمدرضاشاه می‌توان به زمینه رشد و نفوذ بهائیت اشاره کرد. اوج پیشرفت بهائیان در دولت سیزده ساله هویدا رخ داد. در دوره محمدرضاشاه برای کاهش نفوذ اسلام تعداد بهائیان زیاد شد و آنها در امور اقتصادی فعال شدند. در واقع باید گفت، عمده سرمایه‌داران آن زمان بهایی بودند. بهایی‌ها چون طبق قانون اساسی ایران نمی‌توانستند در امور سیاسی فعالیت کنند بنابراین سعی و کوشش خود را در زمینه‌های اقتصادی به کار گرفتند و تبدیل به سرمایه‌داران اصلی اقتصاد ایران شده بودند.

۵. سیاست‌های فرهنگی باستان‌گرایی: از جمله سیاست‌های فرهنگی محمدرضاشاه که در راستای احیای ایران باستان صورت گرفت، می‌توان به کنگره‌های باستان‌گرایی در تهران اشاره کرد. یکی از این کنگره‌ها، کنگره مطالعات مهرپرستی در تهران در سال ۱۳۴۵ شمسی با هدف کمرنگ کردن نقش دین اسلام برگزار شد.

به طور کلی محمدرضاشاه، راه پیشرفت کشور را در کنار گذاشتن دین می‌دید و سعی می‌کرد با کنار گذاشتن دین، خودش را بیشتر شبیه غربی‌ها کند. همین امر یکی از مهمترین دلایل سقوط حکومتش شد به طوری که بعد سقوطش به این نتیجه می‌رسد که انقلاب مردم براساس اصول مذهبی یعنی اسلام بود: «مردم ما سعادت آن را داشته‌اند که تحت شعائر یکی از مترقی‌ترین اصول مذهبی زندگی کنند؛ منظوم اسلام است که در هر مرحله‌ای از ترقی فردی و اجتماعی طریق پیشرفت را نشان می‌دهد. همه کسانی که در انقلاب شرکت کردند و به آن عقیده داشتند بحق می‌توانند از این حقیقت که آن هم ملهم از مظهر روح اسلام بوده است به خود ببالند» (پهلوی، ۱۳۷۱: ۲۳۷).

سیاست‌های مذهبی محمدرضاشاه به این دلیل که با روحیه مردم و فرهنگ غنی ایرانیان تناسب نداشت تبدیل به معضلی برای سست کردن پایه‌های حکومت پهلوی شد. مردم هم در کنار روحانیون بخصوص با تحریم‌هایی که از جانب آیت‌الله خمینی نسبت به این برنامه‌ها صورت می‌گرفت با سیاست‌های مذهبی و فرهنگی رژیم به مخالفت پرداختند و همین سیاست‌ها به قدری پایه‌های حکومت پهلوی را سست کرد که می‌توان گفت یکی از مهمترین دلایل سقوط رژیم پهلوی همین سیاست‌های مذهبی و فرهنگی محمدرضاشاه بود. محمدرضاشاه از همان ابتدا به طور آشکار الگوی راهبردی خود را بر سیاست‌های پدرش استوار کرد. او برای مدرنیته کردن ایران ارزش‌های دینی را در درون حکومتش نادیده گرفت. سیاست‌های او از آنجایی که در تضاد با ارزش‌های مذهبی

و سستی مردم و روحانیون بود نتوانست به موفقیت‌هایی دست یابد. به‌طور کلی، سیاست‌های مذهبی و فرهنگی محمدرضاشاه نتوانست راه به جایی ببرد زیرا طرفدارن سیاست‌های او افرادی غرب‌گرا بودند که هویت ملی - اسلامی خود را فراموش کرده بودند و پیشرفت کشور را در غربی کردن کشور بدون توجه به آداب و سنن مذهبی مردم می‌دیدند. او با برگزاری جشن‌هایی همچون جشن‌های دوهزاروپانصدساله می‌خواست وجهه بین‌المللی پیدا کند و در جشنی مانند جشن هنر شیراز فیلم‌هایی به نمایش درآمد که شدیداً با فرهنگ مذهبی مردم در تضاد بود.

در دوره محمدرضاشاه فاصله طبقاتی بین قشر فقیر و ثروتمند به قدری زیاد شده بود که مردم با دیدن زندگی شخصیتی روحانی همچون آیت‌الله خمینی او را هم طبقه خود یافتند و با اعتراض‌های او همگام شدند و سلسله تظاهراتی علیه اقدامات محمدرضاشاه راه انداختند و موجبات سقوط حکومت او را فراهم کردند. هرچند محمدرضاشاه برای آرام کردن موج نارضایتی مردم دست به اقداماتی مانند لغو تاریخ شاهنشاهی، لغو جشن‌های هنر شیراز و ... زد ولی زمانی که تصمیم گرفت دل مردم را دوباره بدست آورد، موج اعتراضات کل کشور را فراگرفته بود و مردم تنها از دستورات آیت‌الله خمینی پیروی می‌کردند. به طور کلی می‌توان گفت که سیاست‌های مذهبی محمدرضاشاه تأثیری مهم در سقوط سلسله پهلوی دوم داشته است. زیرا این سیاست‌ها باعث موضع‌گیری روحانیون و در پی آنان تظاهرات مردم در مقابل رژیم پهلوی بوده است.

دوران انقلاب اسلامی:

تا قبل از انقلاب اسلامی، سیستم، از درون جهان حیاتی شکل نگرفته بود و حاصل عقلانیتی بود که از خارج و به ویژه جوامع غربی به جامعه ایرانی تحمیل شده بود و همواره خود را مقابل جهان حیاتی می‌دید و تصمیمات و قوانینش با مقاومت جهان حیاتی روبه‌رو می‌شد. برای مثال علی‌رغم تلاش زیاد حکومت رضا شاه، سیستم نتوانست در زمینه کشف حجاب، بستن حوزه‌های علمیه، کنترل مساجد و ... موفقیتی حاصل نماید. این رویه در دوران حکومت محمدرضا شاه نیز ادامه یافت. هرچند اقدامات وی بی‌تأثیر نبود ولی نتوانست تأثیر خاصی بر جهان حیاتی بگذارد و نهایتاً زمینه‌ساز یکی از مهم‌ترین عوامل عدم مشروعیت آن سلسله و شکل‌گیری انقلاب اسلامی شد. انقلاب اسلامی نیز که پیامد نوعی بازاندیشی و تأمل در جهان‌حیاتی ایرانیان بوده است با کارکردهایش، فرایند عرفی شدن را به مساله‌ای غامض تبدیل کرده است،

چرا که برخی معتقدند با روند اسلامی شدن سیستم و تلاش سیستم برای نهادینه کردن حکومت دینی، ایران به کشوری بسیار دینی تبدیل شده است، در صورتی که برخی دیگر معتقدند: نتیجه فعالیت انقلاب ایران چیزی جز تسریع روند عرفی شدن ایران نیست. به عنوان مثال برخی استدلال های این گروه به این صورت است که جهان حیاتی بعد از انقلاب اسلامی همچنان تحت تسلط قدرت مانده است (کاظمی و فرجی، ۱۳۸۲: ۲۵۵).

با اتمام جنگ تحمیلی برخی مقاومت های جهان حیاتی در مقابل سیستم ظاهر شد و بعضی اندیشمندان معتقدند اقدامات سیستم در تسلط همه جانبه بر جهان حیاتی در این دوران باعث جبهه گیری جهان حیاتی شد. برای مثال: خرده سیستم دین جهت کنترل سایر خرده سیستم ها چاره ای جز بروکراتیک و عقلایی شدن نداشت و باید مانند سایر سازمان ها، عقلانی و دیوانسالار می شد. این امر منجر به دیوانسالار شدن حوزه علمیه شد. با این وصف حوزه های علمیه جزئی از سیستم شدند و دیگر قدرت نقادی خود را از دست دادند. همچنین مساجد نیز تا حد زیادی سلطه سیستم را پذیرفتند و در نتیجه برخی افراد با احساس تسلط قدرت بر مسجد از آن فاصله گرفتند و مساجد جایگاهی شدند تا عده ای بتوانند در آن به کنش ابزاری بپردازند. ضمن اینکه روحانیت نیز جزئی از سیستم شد و روحانیون با نقش هایی چون وزیر، نماینده، مدیر و سایر نقش های بروکراتیک روابطی ثانویه و رسمی با مردم پیدا کردند و بالاخره اینکه سیستم برای ورود اسلام به زندگی مردم سعی کرد آن ها را با نوع خاصی از دینداری هماهنگ با خود، جامعه پذیر کند. در نتیجه به لحاظ سیستمی، دیندار کسی تعریف شد که مشخصات عرضه شده از طریق ضوابط رسمی را دارا باشد. بدین سان نوعی تقلیل گرایی در دیندار خواندن افراد جامعه صورت گرفت (کاظمی و فرجی، ۱۳۸۲: ۲۶۱-۲۵۹).

در مقابل طرفداران نظریه ولایت فقیه با تکیه به منابع فقهی و همچنین استناد به سنت تاریخی پیشوایان دین، ورود روحانیت به عرصه قدرت و حکومت را لازم دانسته و آن را جزء لاینفک حکومت اسلامی و اسلامی کردن جامعه و نیز مانع مادی گرا شدن جامعه می دانند. برای مثال این گروه با استناد به مسأله ولایت فقیه و یا مرکزیت فرماندهی مساجد در دوره پیامبر و برخی مستندات دیگر هیچ گونه تمایز و تباینی میان دیانت و سیاست قائل نیستند و جهت برپا نمودن جامعه ای اسلامی، آن ها را لازم و ملزوم یکدیگر تلقی نموده و نیز با استناد به آمارهای مختلف و همچنین برخی جلوه های حضور مردم در مسائل مذهبی و دینی نظرات مخالف را رد

می‌کنند (بهشتی و قاسمی، ۱۳۹۲: ۷۴).

بی‌تردید انقلاب اسلامی ایران بیش از هرچیز، انقلابی فرهنگی و مذهبی است. چنانکه پیداست پدیده‌ای که ماهیت و عوامل تشکیل دهنده آن را فرهنگ تشکیل می‌دهد، دارای ویژگی‌ها و اثرات غالب فرهنگی خواهد بود. امام خمینی بعد از تشکیل دولت اسلامی، با توجه به تحولات و مقتضیات زمان و مکان، عنصر «مصلحت» در فقه پویا را برگزیند. از نظر ایشان براساس احکام بر مبنای فقه پویا به تبع تغییر و تحول موضوعاتشان متحول می‌شوند و زمان و مکان نقش مهمی در این میان دارند و همیشه باید حفظ مصلحت عمومی و اسلام مقدم بر حفظ مصلحت شخص باشد (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۴۶۷).

موضوع مصلحت و جایگاه آن در فقه سیاسی شیعه در پی تأسیس نظام سیاسی «جمهوری اسلامی ایران» با واکنش‌های تحلیلی بسیار متفاوتی همراه بود که از آن میان، دیدگاه قائل به عرفی شدن دستگاه فقهی شیعه و تبدیل شده آن به یک دستگاه قانونی متعارف، بیشتر جلب توجه می‌نماید. از منظر این نویسندگان، نظریه ولایت فقیه با طرح عنصر «مصلحت» وارد مرحله تازه‌ای می‌گردد که عرفی‌گرایی، شاخصه بارز آن است. نظریه ولایت عامه فقیه، برخلاف قرائت‌های سابق حدافلی، گستره وسیعی از اختیارات را برای ولی فقیه به رسمیت شناخته و عملاً دامنه وسیعی از موضوعات سیاسی - اجتماعی را در ذیل فقه سیاسی قرار داده است. آنچه این نظریه را به سمت حداکثری و استفاده از ظرفیت‌های فقه در شئون تمامی زندگی سوق می‌دهد، توانایی اداره نظام سیاسی به جهت تدبیر امور مادی و معنوی مردم و هدایت آنها به سوی سعادت و کمال براساس ارزش‌ها و آموزه‌های شریعت است. براین مبنا در نظر امام خمینی: حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است. حکومت نشان دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۲۱۸).

همان‌طور که پیش از این نیز گفته شد پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و شکل‌گیری انقلاب اسلامی منجر به استقرار قوانین و هنجارهای اسلامی در صحنه عمومی جامعه گردید و حکومت حاصل از انقلاب سعی در دینی کردن ارکان جامعه و تربیت انسان‌های مومن با استفاده از شیوه‌های مختلف جامعه‌پذیری کرد. از سویی دیگر، توسعه اقتصادی - اجتماعی و ایجاد رفاه و کیفیت زندگی مناسب برای شهروندان، توسعه علم و علم‌گرایی از اهداف اصلی حکومت به شمار می‌

رود. مطابق تمام نظریه های سکولاریزاسیون که رابطه معکوس بین سطح توسعه و نوسازی کشورها و میزان پایبندی شهروندان به دین برقرار می کنند، به نظری رسد که دو استراتژی جمهوری اسلامی مبنی بر اسلامی کردن جامعه و افراد از یک طرف و همچنین ایجاد توسعه اقتصادی - اجتماعی از طرف دیگر یک پارادوکس به شمار رود. به بیان دیگر، بر اساس نظریه های سکولاریزاسیون، موفقیت در هر دو استراتژی مذکور به طور همزمان امکان پذیر نیست. حال سؤالی که ذهن را به خود مشغول میسازد این است که آیا رابطه ای که نظریه های سکولاریزاسیون بین سطح توسعه یافتگی و میزان دینداری جوامع برقرار می کنند در مورد ایران صدق میکند یا خیر؟

به نظر می رسد جامعه ایران (مانند دیگر جوامع اسلامی)، در کانون تعارضات بنیادین میان دین و اقتضانات عرفی کننده دوران تجدد قرار گرفته است و در نتیجه، از نظر نوع واکنش مردم به این پدیده، شاهد نوعی قطب بندی هویتی در جامعه هستیم. با قطع نظر از دو قطب اثرگذار دین گرایان و تجددگرایان که در دو طرف این پیوستار قرار دارند، به نظر می رسد جامعه ایران در مجموع، مسیر تلفیق را در مواجهه با تعارض یادشده برگزیده است. در توضیح این نکته باید گفت: از سویی با توجه به عمق اعتقاد و دل بستگی ایرانیان به اسلام، فرض دین گریزی یا دین ستیزی درباره آنها تقریباً امکان وقوعی ندارد و این به معنای تداوم پایبندی آنان به اسلام در سطوح فردی و اجتماعی زندگی است. از سوی دیگر، انتخاب یا پذیرش جبری تجدد، آنان را با چالشی مستمر در خصوص چگونگی حل تعارض دینداری و اقتضانات دوران تجدد در ابعاد گوناگون زندگی، روبرو ساخته است و در نتیجه، شاهد بروز راه حل های چندگانه ای هستیم که به رغم ویژگی های متمایزکننده، در یک نقطه اشتراک دارند و آن، تلاش در جهت تلفیق نظری و عملی میان دین و وضعیت جدید است. در واقع در همین نقطه است که به سبب عدم انطباق الگوهای تلفیق با الگوهای مطلوب دینی، با تهدید عرفی شدن و حتی با وقوع درجه ای از عرفی شدن فرد و جامعه روبرو هستیم و این مطلب به معنای آن است که تحقق الگوهای تلفیقی با معیارهای دینی، تنها راهی است که می تواند جامعه را در برابر خطر عرفی شدن مصون سازد (نجفی، ۱۳۹۴: ۸۶-۸۵).

نتیجه‌گیری

دین، در جامعه‌ای مانند ایران منشأ تحولات و دگرگونی‌های زیادی بوده و در اکثر تحولات جامعه، نقش مؤثری را داشته است. در چنین جامعه‌ای با توجه به شرایط فرهنگی و اجتماعی و پیشینه تاریخی خاص خود، و همچنین جایگاهی که دین در طول تاریخ در جامعه ایران داشته است، عرفی شدن شدن مسأله بسیار مهمی محسوب می‌شود. سیاست‌های فرهنگی - مذهبی دوران پهلوی عموماً از دو منبع تجدد و نوسازی غربی و عرفی کردن جامعه الهام می‌گرفت. از اینرو رژیم پهلوی، با بهره‌گیری از سبک و شیوه غربی، به دنبال ایجاد هویتی جدید در عرصه‌های فرهنگی - مذهبی، با کوتاه کردن دست افراد متدین، همراه توجه زیاد به دوران باستان بود به گونه‌ای که جایی برای مذهب و سنت اسلامی جامعه وجود نداشت. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و شکل‌گیری انقلاب اسلامی منجر به استقرار قوانین و هنجارهای اسلامی در صحنه عمومی جامعه گردید و حکومت حاصل از انقلاب طی چند دهه متمادی سعی در دینی کردن ارکان جامعه و تربیت انسان‌های مومن با استفاده از شیوه‌های مختلف جامعه‌پذیری کرد و بازسازی هویت‌های فرهنگی و سیاسی به صورت مهمترین دغدغه‌های دولت انقلابی درآمد. دولت وظیفه خود دانست که برای ایجاد جامعه مبتنی بر اخلاق اسلامی، حوزه خصوصی و عمومی حیات انسانی را کنترل کند. مذهب به عنوان مؤلفه اصلی هویت فرهنگی، نقش مهمی در بازسازی هویت فرهنگی و سیاسی نمود؛ بدون آنکه فرآیند نوسازی به طور کامل طرد شود.

به نظر می‌رسد، جامعه ایران در مجموع، مسیر تلفیق را در مواجهه با تعارض یادشده را برگزیده است. در توضیح این نکته باید گفت: از سویی با توجه به عمق اعتقاد و دلبستگی ایرانیان به اسلام، فرض دین‌گریزی یا دین‌ستیزی درباره آنها تقریباً امکان وقوعی ندارد و این به معنای تداوم پابندی آنان به اسلام در سطوح فردی و اجتماعی زندگی است. از سوی دیگر، انتخاب یا پذیرش جبری تجدد، آنان را با چالشی مستمر در خصوص چگونگی حل تعارض دینداری و اقتضائات دوران تجدد در ابعاد گوناگون زندگی، روبرو ساخته است و در نتیجه، شاهد بروز راه‌حل‌های چندگانه‌ای هستیم که به رغم ویژگی‌های متمایزکننده، در یک نقطه اشتراک دارند و آن، تلاش در جهت تلفیق نظری و عملی میان دین و وضعیت جدید است.

کتابنامه

- آیرملو، تاج الملوک (۱۳۸۰). خاطرات ملکه پهلوی، تهران: به آفرین.
- آبراهامیان، یراوند (۱۳۷۸). ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و ابراهیم فتاحی، تهران: نشرنی.
- امیرطهماسب، عبدالله (۱۳۵۷). تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه کبیر، تهران: دانشگاه تهران.
- اتابکی، تورج (۱۳۸۷). تجدد آمرانه جامعه و دولت در عصر رضاشاه، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران: ققنوس.
- اکبری، محمد علی (۱۳۸۴). تبارشناسی هویت جدید ایرانی (عصر قاجاریه و پهلوی)، تهران: علمی و فرهنگی.
- امینی، علیرضا و ابوالحسن شیرازی، حبیب الله (۱۳۸۵). تحولات سیاسی اجتماعی ایران از قاجاریه تا استقرار رضاشاه، تهران: قومس.
- بهشتی، سیدصمد و قاسمی، وحید (۱۳۹۲). «تبیین تجربی نظریه های عرفی شدن در ایران»، مجله علوم اجتماعی، دوره ۱، صص ۹۱-۶۱.
- بصیرت منش، حمید (۱۳۷۶). علماء و رژیم رضاشاه، تهران: عروج.
- بیرشک، ویرت (۱۳۶۳). سفرنامه بلوشر، ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران: خوارزمی.
- پهلوی، محمدرضا (۱۳۷۱). پاسخ به تاریخ، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: بینا.
- ترنر، برایان اس (۱۳۸۱). وبر و اسلام، ترجمه حسین بستان و همکاران، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- جلیلی، هادی (۱۳۸۳). تأملاتی جامعه شناختی درباره سکولارشدن، تهران: طرح نو.
- خمینی، روح الله (۱۳۷۸). صحیفه نور، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- دیگار، ژان پیر (۱۳۷۷). ایران در قرن بیستم، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: البرز.
- شایگان، داریوش (۱۳۸۰). افسون زدگی جدید، تهران: نشر پژوهش فروزان فر.
- شجاعی زند، علیرضا (۱۳۸۰). دین، جامعه، عرفی شدن، تهران: مرکز.
- شجاعی زند، علیرضا (۱۳۸۱). عرفی شدن در تجربه مسیحی و اسلامی، تهران: انتشارات باز.
- شجاعی زند، علیرضا (۱۳۸۶). «بررسی امکان همزیستی دین و مدرنیته»، مجله جامعه شناختی ایران، دوره ۳۰، صص ۶۲-۳۳.
- صالح پور، جهانگیر (۱۳۷۳). «فرآیند عرفی شدن شریعت مسیح»، کیان، دوره ۲۱، صص ۳۹-۳۵.

- صالح پور، جهانگیر (۱۳۷۴). «فرآیند عرفی شدن در فقه شیعی»، کیان، دوره ۲۴، صص ۱۷-۲۳.
- کاظمی، عباس و فرجی، مهدی (۱۳۸۲). «عرفی شدن و زندگی روزمره»، فصلنامه علوم اجتماعی، دوره ۱۱، شماره ۱، صص ۲۶۹-۲۴۳.
- گلستانی، صادق (۱۳۸۹). نقد و بررسی نظریه عرفی شدن در ایران، قم: انتشارات امام خمینی.
- مکی، حسین (۱۳۷۴). تاریخ بیست ساله ایران، تهران: علمی.
- نجفی، حسین (۱۳۹۴). «فراتحلیل تحقیقات عرفی شدن در ایران برپایه شاخص های برگرفته از متون دینی»، فصلنامه اسلام و مطالعات اجتماعی، دوره ۳، صص ۸۹-۸۳.
- Berger, Peter.L. (1967).The Sacred Canopy: The Elements of a Sociological Theory of Religion, *Sociology of Religion*, 29 , pp. 40-42.
- Banani, Amin (1961). *The Modernization of Iran*. Stanford University press.
- Dobbelaere, Karel(2006).Bryan Wilson’s Contributions to the Study of Secularization ,*Social Compass*, 53(2), pp.141-146.
- Hadden, Jeffrey, K. (1987).Toward Desacralizing Secularization Theory, *Social Forces*, 65(3), pp.857-611.
- Shiner, L. (2010). *The Concept of Secularization in Empirical Research*. Bryan S. Turner. (Ed.). *Secularization*. Vol. 2. Los Angeles and London: Sage.